

بسم الله الرحمن الرحيم

فقه بورس و اوراق بهادار ۵

استاد عندلیبی - ۹۸/۸/۲۹

بحث ما در ادله مشروعیت اشخاص حقوقی من جمله بورس بود که به دلیل ششم که مشروعیت از طریق ولایت فقیه بود، رسیدیم، یکی از روایات مهم در این باب مقبوله عمر بن حنظله است که دو بحث سندی و دلالتی در آن بایستی انجام دهیم، در بررسی سندی مقبوله عمر بن حنظله بودیم، که برای اثبات وثاقت «عمر بن حنظله» ۴ وجه را بیان کردیم که از بین آنها، وجه اول، تقریب اول از وجه دوم و وجه سوم برای اثبات وثاقت مفید بودند.

وجه پنجم برای اثبات وثاقت «عمر بن حنظله»: روایت اجلاء از ایشان

صغری: روایانی از بزرگان شیعه مثل صفوان بن یحیی، عبدالله بن بکیر، عبدالله بن مسکان، زراره، حریز، منصور بن حازم و ابویوب خزاز از «عمر بن حنظله» روایت نقل کرده‌اند.

کبری: اگر عده‌ای از اجلاء و بزرگان قوم از شخصی روایت نقل کردند، دلالت بر وثاقت او دارد یعنی موجب اطمینان به وثاقت آن شخص می‌شود.

نتیجه: «عمر بن حنظله» ثقه می‌باشد.

مناقشه در این وجه:

این دلیل از جهت صغروی اشکالی ندارد ولی از جهت کبروی قابل بحث و خدشه می‌باشد، زیرا که هر چند بعضی فرموده‌اند روایت اجلاء از شخصی دلیل وثاقت آن شخص محسوب می‌شود ولی ما دلیلی برای این مطلب نیافتیم مگر اینکه بگوییم تماس و رفت و آمد جلیل القدری با یک شخص دیگر سبب می‌شود که اگر آن شخص راوی ضعیفی بود، از او اجتناب می‌کرده‌اند و از او نقل روایت نمی‌کرده‌اند. پس تنها زمانی نقل روایت اجلاء از شخصی کاشف از وثاقت آن شخص می‌شود که دو شرط داشته باشیم:

۱. رفت و آمد برای اخذ و نقل روایت زیاد باشد و این طور نباشد که مثلاً احمد بن محمد بن عیسی می‌گوید نزد یکی از بزرگان کوفه رفتم و کتابش را برای استنساخ، یک شب به امانت گرفتم، در اینجا این شخص در یک شب بیش از ۲۰۰ روایت مثلاً نقل می‌کند و دیگر نیازی به رفت آمد با آن شخص برای نقل روایت، ندارد تا در اثر رفت و آمد مشخص شود، انسان خوبی بوده یا نه. زیرا که نقل روایت معمولاً به یکی از روش‌های اجازه، سماع و قرائت می‌باشد و تنها قرائت و سماع به رفت و آمد نیاز دارد ولی اجازه با ۵ دقیقه زمان حاصل می‌شود.

۲. این بزرگ شیعه باید از کسانی باشد که «لا یروی عن ضعفاء» و «إلا اگر از کسانی باشد که همچون مرحوم علامه مجلسی یا مرحوم حاجی نوری در مستدرک غرضش از نقل روایات جمع روایات و جلوگیری از نابودی آنها باشد، نمی‌توان به صرف نقل او از شخصی، اطمینان به وثاقت آن شخص پیدا کرد و تنها در مورد عده‌ی کمی از بزرگان این ویژگی بیان شده است که «لا یروی إلا عن الثقه» مثل ابن ابی عمیر، صفوان و بزنتی و امثالهم.

نتیجه: صرف روایات اجلاء از شخصی دلیل وثاقت آن شخص نمی‌شود مگر اینکه برای کسی اطمینان شخصی بر وثاقت راوی حاصل شود که در این صورت از باب اطمینان است فلذا روایت اجلاء از راوی‌ای اگر موجب اطمینان نشود، نمی‌توان به این دلیل تمسک کرد.

وجه ششم برای اثبات وثاقت «عمر بن حنظله»: وقوعش در سلسله روایات کافی

این روایت و روایاتی دیگر را مرحوم کلینی از ایشان نقل کرده است فلذا عمر بن حنظله در بعضی از اسانید روایات کافی ذکر شده است، بعضی از همین ذکر ایشان به عنوان راوی حدیث در کتاب کافی مرحوم کلینی می‌خواهند، وثاقت ایشان را اثبات کنند، که خود این دلیل، دو تقریب دارد:

تقریب اول

مقدمه اول: مرحوم کلینی کتاب کافی را به خاطر درخواست شخصی نوشته است که او خواسته که آثار صحیحی از صادقین (علیهم السلام) را داشته باشد، مرحوم کافی در مقدمه کتابشان که بعد از نوشتن اصل کتاب، مقدمه‌ی آن را نوشته اند، می‌نویسد:

من به آنچه از من خواسته بودی وفا کردم و کتابی که همه‌اش آثار صحیح از صادقین (علیهم السلام) باشد را نوشتم.

قلت: إني أحب أن يكون عندك كتاب كاف يجمع [فيه] من جميع فنون علم الدين، ما يكتفي به المتعلم، و يرجع إليه المسترشد، و يأخذ منه من يريد علم الدين و العمل به بالأثار الصحيحة عن الصادقين عليهم السلام و السنن القائمة التي عليها العمل، و بها يؤدى فرض الله عز و جلّ و سئة نبيه صلّي الله عليه و آله

پس مقدمه اول این است که کلینی شهادت بر صحیح بودن روایات کتابش داده است.

مقدمه دوم: این شهادت مرحوم کلینی به این معنا است که تمام روایات کافی روایت صحیح هستند یعنی آثار صحیحی از معصومین (علیهم السلام) هستند. (بخلاف مرحوم خویی که می‌گویند منظور از این جمله این است که مشتمل بر اخبار صحیح هم هست نه اینکه تمام روایات موجود در کافی صحیح باشند؛ ولی این برداشت خلاف ظاهر است)

مقدمه سوم: حاجی نوری می‌فرماید: شهادت علی اطلاق بر صحت تعداد زیادی از روایات، لا وجه له مگر اینکه راوی‌ها ثقة باشند و به واسطه وثاقت آن‌ها پی به صحت این روایات برده باشد، زیرا نمی‌توان گفت چند هزار روایت همگی محفوظ به قرائن بر صحت بوده‌اند.

مقدمه چهارم: عمر بن حنظله هم جزو راویان روایات مرحوم کلینی در کافی می‌باشد.

نتیجه: عمر بن حنظله ثقة است.

اشکال به تقریب اول:

صرف شهادت بر صحیح بودن روایات، دلیل بر وثاقت روات نمی‌شود، زیرا احتمال دارد بعضی از اخبار مستفیضه یا متواتره بوده باشند فلذا مرحوم کلینی که علم به صحت آن‌ها پیدا کرده بوده است، تنها یک سند برای آن ذکر کرده است با اینکه اسانید مختلفی داشته است. شاهد این مطلب این است که روایات فراوانی در کافی می‌باشد که مرسل یا مرفوع هستند، پس اگر بخواهیم این مطلب را با شهادت مرحوم کلینی در مقدمه‌اش جمع کنیم، نتیجه ثقة بودن تمام روات نمی‌شود بلکه ایشان علم به صحت این روایات داشته که گاهی از راه وثاقت روات بوده و گاهی از راه استفاضه یا تواتر و تنها به ذکر یک سند ولو مرفوع یا مرسل، اکتفا کرده‌اند.

البته بعضی سعی کرده‌اند که به این اشکال جواب‌هایی بدهند ولی با بررسی مجموع اشکالات و جواب‌ها باز نسبت به این تقریب اول برای وجه ششم، برای انسان اطمینان خاطر به وجود نمی‌آید.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۱؛ ص ۸

تقریب دوم:

این تقریب مربوط به حاجی نوری در خاتمه مستدرک است.

رجالیون در مورد مرحوم کلینی گفته اند: اوثق الناس است، حال می‌گوییم این جمله دو احتمال معنایی دارد:

۱. بیش از دیگران قابل اطمینان و اعتماد است.
۲. معنای مورد پذیرش حاجی نوری که این تقریب مبتنی بر آن است: مرحوم کلینی تمام خصوصیت خوب و فضیلتی روات ثقه دیگر را دارد، اگر دیگران ثقه اند، کلینی هم ثقه است، اگر دیگران عادل هستند، مرحوم کلینی هم عادل است، اگر در مورد بعضی از روایان داریم که لا یروون إلا عن ثقه، می‌گوییم مرحوم کلینی نیز تنها از افراد ثقه نقل حدیث می‌کند یا اگر می‌گوییم بعضی از روات تمام واسطه‌هایشان تا امام ثقه اند، مرحوم کلینی نیز این چنین اند فلذا حتی روایان با واسطه‌ی اش نیز ثقه می‌باشند. پس مرحوم کلینی که با چند واسطه از عمر بن حنظله نقل کرده است، عمر بن حنظله ثقه می‌شود.

اشکال اول به تقریب دوم

معنای اوثق الناس اینچنین که شما برداشت کرده‌اید، نیست بلکه معنای «اوثق الناس» این است که بیش از دیگران قابل اعتماد و اطمینان است و احتمال کمتری می‌دهیم که اشتباه کرده باشد، نه اینکه تمام واسطه‌هایش تا امام ثقه باشند.

اشکال دوم به تقریب دوم

این مطلب که شما فرمودید ویژگی بعضی از روات این است که تمام واسطه‌هایشان تا امام، ثقه اند، اشتباه است؛ زیرا این سخن یا در مورد اصحاب اجماع است که جواب آن را قبلاً گفتیم و یا در مورد افراد صحیح الروایت می‌باشد که جوابش خواهد آمد. پس اصلاً این ویژگی در مورد هیچ راوی‌ای ثابت نیست تا بخواهیم آن را به مرحوم کلینی نیز سرایت بدهیم.

نتیجه: وجه ششم ناتمام است.

وجه هفتم برای اثبات وثاقت «عمر بن حنظله»: نقل صحیح الروایت از ایشان

مقدمه اول: در کتب رجالی در رابطه با برخی از روات آورده‌اند که فلان شخص «صحیح الروایت یا صحیح الحدیث» است.

مقدمه دوم: حاجی نوری در مورد معنای صحیح الروایت می‌فرماید: تمام واسطه‌های این شخص - صحیح الروایه یا صحیح الحدیث - تا امام ثقه هستند، زیرا از راه دیگری نمی‌توان صحیح بودن تمام روایات یک شخص را ولو روایاتی که من ندیده‌ام اثبات کرد و إلا اگر بخواهند با قرائن پی به صحت روایات ببرند، باید تک تک روایات را بررسی کنند.

مقدمه سوم: از جمله کسانی که فرموده اند که صحیح الروایة و الحدیث است، احمد ابن ادریس می‌باشد مثل مرحوم نجاشی در رجال یا مرحوم شیخ در فهرست .

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مقدمه ج ۱۹، ص: ۳۸.

۲. رجال النجاشی/باب الألف منه/ومن هذا.../۹۲: أحمد بن إدريس بن أحمد أبو علي الأشعري القمي :

كان ثقة فقيها في أصحابنا كثير الحديث صحيح الرواية له كتاب نوادر أخبارني عدة من أصحابنا إجازة عن أحمد بن جعفر بن سفیان عنه. و مات أحمد بن إدريس بالقرء سنة ست و ثلاثمائة من طريق مكة علي طريق الكوفة.

۳. فهرست الطوسي/باب الهمزة/باب أحمد/۶۴: أحمد بن إدريس أبو علي:

مقدمه چهارم: وقتی مرحوم شیخ روایت مورد بحث ما را از محمد بن علی بن محبوب نقل می‌کند، یکی از افرادی که در طریق شیخ به محمد بن علی بن محبوب قرار دارد، احمد بن ادریس است، پس احمد بن ادریس در طریق روایت مورد بحث ما واقع شده است و محمد بن علی بن محبوب به طریق خودش از عمر بن حنظله نقل حدیث می‌کند، فلذا احمد بن ادریس این روایت را با واسطه از عمر بن حنظله نقل کرده است.

نتیجه: عمر بن حنظله که مروی عنه با واسطه احمد بن ادریس است، ثقه می‌باشد.

اشکال

برداشت حاجی نوری از صفت «صحيح الحديث» نادرست است، زیرا مرحوم نجاشی در مورد بعضی از همین افراد صحيح الحديث جمله‌ای دارد که بر خلاف این برداشت و ضد این معنا می‌باشد؛ مرحوم نجاشی در مورد «محمد بن جعفر بن محمد بن عون الاسدی» که معروف است به «محمد بن ابی عبدالله الاسدی» و از مشایخ مرحوم کلینی می‌باشد، می‌فرماید:

محمد بن جعفر بن محمد بن عون الاسدی أبو الحسين الكوفي

۲

ساکن الری. يقال له محمد بن أبی عبد الله كان ثقة صحيح الحديث إلا أنه روي عن الضعفاء

مگر می‌شود که بگوئید تمام واسطه‌های این شخص ثقه هستند ولی باز بگوئید که از ضعفاء حدیث نقل می‌کند.

پس معلوم می‌شود که معنای صحيح الحديث، چیزی که مرحوم حاجی نوری فرموده‌اند، نیست؛ بلکه صحيح الروایت یعنی انسانی که وقتی روایت نقل می‌کند، خودش درست روایت را نقل می‌کند، نه اینکه راویان او هم ثقه باشند.

جواب حاجی نوری به اشکال:

البته این جواب بسیار عجیب و غریب است:

جایی که مرحوم نجاشی گفته است «صحيح الروایت» نظر خودش است ولی قسمت بعدی که فرموده است: «أنه روي عن الضعفاء» قیل است که به این صورت بیان شده و نظر خودش نیست.

مناقشه در جواب:

این مطلب واضح البطلان است و ظاهر عبارت نجاشی بسیار واضح است که همگی یک سیاق داشته و نظر خودش می‌باشد و اصلاً احتمال ندارد که نظر قیل را به این صورت بیان کرده باشد.

وجه هشتم برای اثبات وثاقت «عمر بن حنظله»: روایت یزید بن خلیفه حارثی

روایتی را یزید بن خلیفه از امام صادق «علیه السلام» نقل می‌کند که سندش تا خود آن بزرگوار اشکالی ندارد:

محمد بن يعقوب عن علي بن إبراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن يزيد بن خليفة قال: قلت لأبي عبد الله ع إنَّ عُمَرَ بْنَ حَنْظَلَةَ أَتَانَا عَنكَ بِوَقْتٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا لَا يَكْذِبُ عَلَيْنَا

۳

یزید بن خلیفه به امام عرض می‌کند که عمر بن حنظله در مورد وقت نماز ظهر و عصر از شما روایت نقل کرده است، آیا درست است؟ امام

الأشعري القمي كان ثقة في أصحابنا فقيها كثير الحديث صحيحه. و له كتاب النوادر كتاب كثير الفوائد. أخبرنا بسائر رواياته الحسين بن عبيد الله عن أحمد بن جعفر بن سفيان بن البرزقري عن أحمد بن إدريس. و مات أحمد بن إدريس بالقرعاء في طريق مكة سنة ست و ثلاثمائة.

۱. مقبوله عمر بن حنظله

۲. رجال النجاشی/باب الميم/۳۷۳

۳. الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج ۳؛ ص ۲۷۵

جواب می دهند که اگر از عمر بن حنظله روایت رسیده است، او دروغ به ما نمی بندد، یعنی راستگوست و قول او حجت است. و کسی نمی تواند اشکال کند که تأیید امام تنها در همین مورد بوده است و مقصود روایت این است که سخن او در مورد وقت نماز، حجت است، زیرا که امام به صورت کلی فرموده اند: بر ما دروغ نمی بندد « اِذَا لَمْ يَكْذِبْ عَلَيْنَا » و فرموده اند که: « ما کذب » این سخن او دروغ نیست.

ظهور دارد که هیچ گاه بر ما دروغ نمی بندد فلذا دلیل بر وثاقت ایشان می شود.

تنها مشکل استدلال به این روایت، خود «یزید بن خلیفه» است، زیرا وثاقت او ثابت نیست، مرحوم شیخ نام او را در رجال ذکر کرده است ولی توثیقی در مورد او وارد نشده است مگر همان وجوه عامه داله بر وثاقت - که در مورد عمر بن حنظله هم بود - مثل روایت صفوان بن یحیی از یزید بن خلیفه، که در مورد صفوان گفته شده است: لا یروی إلیا عن ثقة، فلذا یزید بن خلیفه هم توثیق می شود.

پس صحت تمسک به این وجه، مبتنی بر اثبات وثاقت یزید بن خلیفه است.

وجه نهم برای اثبات وثاقت «عمر بن حنظله»: کثرت روایت

مقدمه اول: عمر بن حنظله کثیر الروایت است.

مقدمه دوم: کثرت روایت از کسی، دلیل بر وثاقت شخص می باشد، به خاطر اینکه:

اولاً روایت داریم که:

عَنْ حَمْدَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: اعْرِفُوا مَنَازِلَ الرِّجَالِ مِنَّا عَلَى قَدْرِ رِوَايَاتِهِمْ عَنَّا.

فلذا کثیر الروایت مقام و منزلت والایی دارد.

ثانیاً لازمه کثرت روایت از شخصی این است که زیاد با او رفت و آمد و معاشرت داشته اند، فلذا او را شناخته اند که ثقه است و از او روایت نقل کرده اند.

اشکال اول:

دلیل روایی شما، دلالتی بر مدعا ندارد که در جای خودش مفصل توضیح داده شده است.

این اشکال کبروی است.

اشکال دوم:

کثرت روایت تلازمی با معاشرت و ممارست زیاد ندارد، زیرا امکان دارد شخصی کتابی که مشتمل از روایات زیادی است را از شخصی

امانت بگیرد و روایات آن کتاب را از او نقل کند، بدون اینکه معاشرت زیادی داشته باشند.

این اشکال کبروی است.

۱ (۲) - رجال الکشی ۱ - ۳ - ۱.

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۲۷؛ ص ۱۴۹.

اشکال سوم:

جناب عمر بن حنظله بیش از ۸۰ روایت ندارد - شما فرض کنید ۱۰۰ روایت - و به این تعداد روایت، کثرت روایت اطلاق نمی‌شود.

وجه دهم برای اثبات وثاقت «عمر بن حنظله»: روایات دال بر منزلت ایشان

روایاتی در مدح و منزلت عمر بن حنظله نقل شده است که مرحوم کشی آن‌ها را نقل کرده است ولی مشکل اینجاست که راوی در عمده‌ی این روایات خود عمر بن حنظله است، فلذا تمسک به آن روایات برای اثبات وثاقت ایشان، دوری است، زیرا حجیت آن روایات متوقف بر وثاقت ایشان است و وثاقت ایشان متوقف بر حجیت این روایات است و هذا دوراً.

وجه یازدهم برای اثبات وثاقت «عمر بن حنظله»:

مقدمه اول: از روایاتی مثل روایت وقت نماز ظهر و عصر که گفته شد و سایر قرائن کشف می‌کنیم که عمر بن حنظله از معارف بوده و در آن زمان شناخته شده بوده است و شخص عادی نبوده است.
مقدمه دوم: طبق مبنای بعضی از اساتید مثل مرحوم تبریزی «رضوان الله تعالی علیه»، اگر کسی از معارف باشد ولی با این حال «لم یرد فیه قرح و لا ذم»، دلیل بر وثاقت می‌شود. (البته زمینه این مبنا در کلمات علامه حلی در «خلاصه» وجود دارد)
نتیجه: عمر بن حنظله که قرح و ذمی در موردش ندارد، پس ثقة است.

اشکال به مبنا

تعداد زیادی از معارف و افراد شناخته شده وجود دارند که در رجال توثیق شده‌اند، پس معلوم می‌شده که اکتفاء بر مشهور بودن شخص نمی‌کرده‌اند، پس نمی‌توان از عدم قرح و ذم، وثاقت شخص را کشف کنیم، چون خیلی از معارف هستند که آن قدر پنهان کاری می‌کنند تا کسی نفهمد این شخص دروغ گو و خائن است.

نتیجه بررسی عمر بن حنظله: وثاقت عمر بن حنظله به وجوه عدیده ای اثبات شد.

بررسی «محمد بن عیسی»:

راوی دیگری که در سند روایت مورد بحث وجود دارد و جای بحث دارد، عبارت است از: «محمد بن عیسی بن عبید یقطینی» مرحوم نجاشی خودش و از طرف اصحابش او را توثیق می‌کند و تعریفات زیادی برای ایشان نقل می‌کند تا جایی که نقل شده از فضل بن شاذان که محمد بن عیسی نظیر ندارد یا اصحاب در موردش می‌فرمودند که: چه کسی مثل اوست؟!
اما ابن ولید، روایات ایشان را از روایات نوادر الحکمه و روایات یونس بن عبدالرحمن استثناء کرده است و گفته است: «لا أروى ما يختص به» فلذا بر اساس این استثناء مرحوم شیخ ایشان را در هم در فهرست و (هم در رجال) وهم در استبصار، ایشان را تضعیف کرده است.

۱. روایت مشهور به مقبوله عمر بن حنظله

۲. رجال النجاشی/باب المیم/۳۳۳: محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین بن موسی مولی اسد بن خزیمه أبو جعفر جلیل فی (من) أصحابنا ثقة عین کثیر الروایة حسن التصانیف ...

۳. فهرست الطوسی/باب المیم/باب محمد/۴۰۲: محمد بن عیسی بن عبید یقطینی ضعیف استثناء أبو جعفر ابن بابویه من رجال نوادر الحکمة و قال: لا أروى ما يختص

اشکال

سخن شیخ نادرست است زیرا که شیخ این مطلب را در اینجا از روی حافظه بیان کرده است در حالی که خود او در «فهرست» در ترجمه «محمد بن احمد بن یحیی» که صاحب نوادر الحکمه است، وقتی اصل مطلب را از ابن ولید و مرحوم صدوق نقل می کند، در آنجا این توضیح را ندارد که «لا أروى ما يختص به»؛ بلکه اگر این جمله را گفته بودند شاید می گفتیم که ضعیف است ولی چنین مطلبی را نگفته اند و شیخ از حافظه گمان می کرده که ضعف محسوب می شود.

و قال محمد بن علي بن الحسين (ابن بابويه): إلا ما كان فيه من تخليط، وهو (الذی یکون) فی طریقه محمد بن موسی الهمدانی، أو یرویه عن رجل، أو عن بعض أصحابنا، أو یقول: و روی، أو یرویه عن محمد بن یحیی المعادی، أو عن أبي عبد الله الرازی الجامورانی، أو عن السیاری، أو یرویه عن یوسف بن السخت، أو عن وهب بن منبه، أو عن أبي علی النیشابوری، أو أبي یحیی الواسطی، أو محمد بن علی الصیرفی، أو یقول: وجدت فی کتاب و لم أروه، أو عن محمد بن عیسی بن عیید یاسناد منقطع یتفرد به.

مرحوم صدوق وقتی می خواهد اجازه نقل روایات کتاب نوادر را به شاگردش بدهد می فرماید که من اجازه نقل تمام این روایات را می دهم مگر اینکه روایتی باشد که مشتمل غلو یا تخلیط است، پس اولاً مقسم روایاتی است که دارای غلو و تخلیط بوده است نه تمام روایات محمد بن عیسی و ثانیاً اینکه ندارد تمام روایات محمد بن عیسی بلکه دو شرط دارد: ۱- منقطع باشد و سند را ایشان نقل نکرده باشد. ۲- کسی دیگر آن را نقل نکرده باشد و ایشان منفرد باشد.

که این مطلب دیگر دلالت بر ضعف محمد بن عیسی ندارد بلکه علاماتی را گفته اند که روایاتی که حجت نیستند، مشخص شوند نه اینکه ایشان ثقة نباشد.

نتیجه: چون مبنای تضعیف شیخ این مطلب بوده و این مطلب اشکال دارد، فلذا تضعیف شیخ بی اعتبار می شود و در نتیجه توثیقات محمد بن عیسی بلا معارض باقی می ماند و ثقة است و روایت از این جهت هم مشکلی ندارد.

نتیجه بررسی سندی روایت مقبوله عمر بن حنظله:

این روایت موثقه است، زیرا که «داود بن الحصین» واقفی است، فلذا موثقه عمر بن حنظله می شود. اما اثبات مقبوله بودن این روایت سخت است، زیرا ما دسترسی به کتب و نظرات قدما نداریم و آن مقداری که به ما رسیده است در طول هم هستند نه اینکه در یک زمان به تمام فتوای هم عصرهایشان خبر داشته باشیم. پس سند حدیث معتبر است و حدیث قابل استدلال می باشد.

بروایتی و قیل: إنه كان يذهب مذهب الغلاة

۱. رجال الطوسی / أصحاب أبي الحسن... / باب المیم / ۳۹۱: محمد بن عیسی بن عیید البیقطینی یونسی ضعیف [علی قول القمیین].

۲. الإستبصار فیما اختلف من الأخبار؛ ج ۳؛ ص ۱۵۶

و طریقه محمد بن عیسی بن عیید عن یونس و هو ضعیف و قد استثناه أبو جعفر محمد بن علی بن الحسن بن بابویه رحمه الله من جملة الرجال الذین روي عنهم صاحب نوادر الحکمة و قال ما یختص بروایته لا أرویه و من هذه صورته فی الضعف لا یعترض بحدیثه

۳. فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول (طوسی، طبع جدید)؛ النص؛ ص ۴۱۰

بررسی دلالی موثقه عمر بن حنظله

برای استدلال به روایت چند مطلب باید بررسی شود:

۱. آیا این روایت دال بر ولایت فقیه می‌شود یا خیر؟

۲. اطلاق این روایت چه مقدار اختیار را برای ولی فقیه اثبات می‌کند؟ آیا قلمرو ولایت فقیه تنها شامل احکام تکلیفی است یا احکام وضعی - چه در انشاء و چه در تصرف - را هم شامل می‌شود؟ به طور مثال آیا می‌تواند اموال مردم را تملک کند؟ یا اینکه می‌تواند بگوید شما مالیات بدهکارید یعنی حتی بعد از مرگ هم باید ورثه بدهد چون بدهی است بخلاف اینکه حکم تکلیفی کند و بگوید پرداخت مالیات واجب است، که در این صورت بعد از مرگ، بر وراثت پرداختش واجب نمی‌شود.
یعنی حق اعتبار امور را دارد یا نه؟

۳. نفوذ حکم ولایت فقیه در هر دو جهت - چه احکام تکلیفی و چه احکام وضعی - در چه حدی است؟ یعنی ما باید احراز کنیم حکم ولی فقیه مطابق احکام اولیه و واقعه است و صحیح است یا نه اگر شک به صحت آن نیز داشتیم یا حتی علم به عدم صحت آن حکم داشتیم، باز حکم او بر ما نافذ است؟
۴. این حکم که صادر شد در حق چه کسانی نافذ است، آیا فقط بر مقلدین خود ولی فقیه نافذ است یا بر تمام مردم ولو فقهای دیگر نیز نافذ است.

بحث اول: دلالت این روایت بر اصل ولایت فقیه

به طور خیلی خلاصه این بحث را مطرح می‌کنیم.

جمله ای که در روایت آمده است و مورد استشهاد قرار گرفته است:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَ إِلَى الْقُضَاةِ أَمْ يَجِلُّ ذَلِكَ قَالَ مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَ مَا يُحْكَمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُخْتًا وَ إِن كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَ مَا أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ

دو نفر در دین با هم دعوا دارند که دو نوع تصور می‌شود:

۱. شخصی می‌گوید تو به من بدهکاری و دیگری انکار می‌کند. (دعوی حقوقی)

۲. شخصی قبول دارد که بدهکار است ولی بدهی را نمی‌دهد. (دعوی کیفری)

در هر دو صورت منازعه رخ می‌دهد.

یا در مورد میراث با هم منازعه دارند که در اینجا سه صورت دارد:

۱. یکی از وراثت بقیه را به آن‌ها نمی‌دهد و بالا کشیده است. (دعوی کیفری)

۲. یکی ادعا می‌کند این مال جزء ارث نیست و این مال را به من بخشیده است ولی دیگران این حرف را انکار می‌کنند. (شبهه موضوعیه، دعوی حقوقی)

۳. شبهه حکمیه است مثل اینکه پسر می‌گوید من مجتهدم و نظرم این است که زن از زمین ارث نمی‌برد ولی مادرش هم مجتهد است و می‌گوید نظر من این است که زن از زمین ارث می‌برد. (شبهه حکمیه، دعوی حقوقی)

روایت در مورد همه این صور می‌گوید که این‌ها منازعه دارند فلذا به نزد سلطان - مثل دعوی کیفری - یا قاضی می‌روند، آیا این کار و

رجوع به نزد قاضی یا سلطان جایز است؟

امام می‌فرمایند: چنین کاری جایز نیست و حرام است حتی در جایی که محق هستید و حتی اگر حق و مال خود را از این طریق گرفتید، این مال سحت است چون با حکم طاغوت و حکم کسی که خدا گفته باید به او کفر بورزی، مال خود را گرفته‌ای. مشهور شدن این روایت به مقبوله به خاطر این قسمت روایت است که حتی اگر عین حق شخص هم باشد، چون با رجوع به طاغوت به آن رسیده است، آن مال سحت و حرام است.